پیشخوان

«میرزا کوچک‌خان و استعمارستیزی» در آیینه یک پژوهش نوانتشار

مردی با آرمان استقلال و آزادی ایران

■ سمانه صادقی

اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، همانگونه که از نام آن هویداست، به بازخوانی وجه استعمارستیزانه قیام شادروان میرزا کوچک‌خان جنگلی پرداخته است. این پژوهش از سوی محمدامیر شیخ‌نوری انجام شده و پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، به انتشار آن همت گماشته است. تارنمای ناشر در توضیحی پیرامون مضمون و محتوای این کتاب، به نکات ذیل اشارت برده است:

«کتاب حاضر با اتکا به اسناد و شواهد تاریخی و منابع تحقیقاتی، گوشه‌هایی از تاریخ معاصر ایران را به تصویر می‌کشد و جلوه‌هایی از مجاهدت مردی مبارز که خیال آزادی وطن از ظلم‌وجور داخلی و رهایی از غارت و چپاول استعمار خارجی را در سر داشت، برای نسل امروز ایران اسلامی نمایان می‌کند. این کتاب از چهار بخش تشکیل شده است: در بخش اول با عنوان ایران در جنگ جهانی اول، هم از اوضاع کلی ایران و هم از گیلان در جنبش مشروطه و جنگ جهانی اول و در نهایت، از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه بحث شده است. در این بخش توضیح داده شده است که قدرت‌های استعماری، با وجود اعلام بی‌طرفی ایران، آن را به اشغال خود درمی‌آوردند و مملکت را به تاراج می‌بردند. چنان‌که سوخت جنگ جهانی اول با ابعاد مختلف آن، از نفت ایران تأمین شد، بدون پرداخت حتی یک ریال! بخش دوم در ارتباط با نهضت جنگل است که به چه نحوی تشکیل شد؟ و خاستگاه اجتماعی و انگیزه‌های رهبران چه بوده است؟ این نهضت، یک نهضت ایرانی-اسلامی بود و تمام مراحل آن شرح داده شده است. میرزا کوچک‌خان، معتقد به فرایض

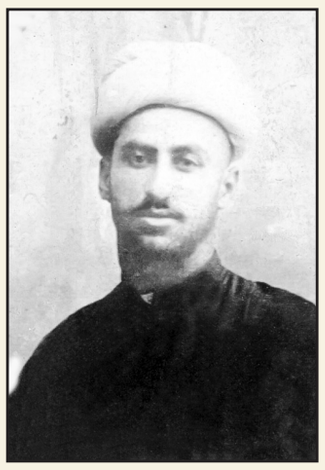

میرزا کوچک‌خان جنگلی، در دوران طلبگی

دینی و مؤمن به اصول اخلاقی بود. چنان‌که دکتر حشمت یکی از همرزمان میرزا، قبل از اعدام در بازجویی می‌گوید: میرزا کوچک‌خان یک مرد به تمام‌معنا مسلمان بوده و تا به حال، دامنش به بی‌عفتی، بی‌دینی، دزدی و خیانت ملوث نشده است. این شخص است که آرزو دارد اسلام را به اعلا درجه استعلا ببیند... سپس به مواضع میرزا کوچک‌خان در حفظ استقلال ایران پرداخته شده است که در نهایت و در راه این هدف، دشمنان به شقاوت سرش را بریدند! در پایان این بخش، به جنگ جهانی اول و میرزا کوچک‌خان پرداخته و به بلشویک‌ها و انگلیس هم اشاره‌ای شده است. بخش سوم، درباره شوروی و نهضت جنگل است. در ابتدای این فصل، روابط بازرگانی ایران و روسیه توضیح داده شده است. در مقطعی که کلاً منطقه شمال ایران پر از کالاهای روسی بود و از طرف دیگر، روس‌ها تشویق به خرید زمین‌های گیلان و مازندران از طرف دولت خود می‌شدند. چه روسیه قصد داشت که منطقه شمال ایران را به صورت کلنی خود دربیاورد. سپس از تجاوز بلشویک‌ها به خاک ایران بحث شده که در عمل بلشویک‌ها ثابت کردند، هیچ فرقی با تزارها و انگلیسی‌ها ندارند! آنها هرچند خود را طرفدار نهضت‌های رهایی‌بخش معرفی می‌کردند، حرف آنها در عمل با شعارشان یکی نبود و در نهایت هم با انگلیسی‌ها قرارداد امضا کردند و نهضت جنگل، قربانی سیاست‌های توسعه‌طلبانه آنها شد. در بخش چهارم یعنی آخرین بخش، به سیاست‌های انگلیس پرداخته شده است که به کودتای ۳اسفند ۱۲۹۹ و روی کار آوردن رضاخان منجر شد. او با پشتیبانی انگلیس و روسیه موفق شد، تا قیام کوچک‌خان را نابود کند و یک منطقه امن برای انگلیس فراهم آورد، تا این دولت استعماری بتواند با خیال راحت به غارت نفت ایران ادامه دهد...».

دکتر حشمت طالقانی (نفر دوم از چپ) در میان عده‌ای از جنگلی‌ها

دکتر حشمت طالقانی و احسان‌الله خان دوستدار آیینه دارانی برای مقاومت و خیانت

هر دو بردار شدند اما این کجا و آن کجا؟

■ محمدرضا کائینی

مقال پی آمده درصدد است تا با بهره‌گیری از پژوهش‌های دو تن از محققان نهضت جنگل، به بازنمایی کارنامه دو چهره شاخص نهضت جنگل بپردازد. یکی نماد خلوص و پایمردی و شهادت بود و دیگری سمبل وادادگی، نفوذ و خیانت. سخن از دکتر حشمت طالقانی و احسان‌الله خان دوستدار در میان است. این روایت هیچ‌گاه کهنه نخواهد شد، چه حدیث امروز و فردای تمامی نهضت‌های استقلال‌جو و آزادیخواه است. امید آن‌که تاریخ پژوهان معاصر و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■■■

■ **دکتر حشمت طالقانی، طرحی از ایستادگی و جانبازی**

نام دکتر حشمت طالقانی جنگلی برای بسا مردم، حتی آنان که از نهضت جنگل اطلاعاتی اجمالی داشته باشند، آشنا و شورانگیز است. مردی که تا واپسین لحظات حیات، بر مرام حق‌طلبانه و انسان دوستانه خویش پای فشرد و نهایتاً با آغوش باز، پذیرای طناب دار شد! در آغازین بخش از این مقال، با استناد به تحقیقات زنده‌یاد استاد سید محمدتقی میرابوالقاسمی، پژوهشگر نهضت جنگل، به بازخوانی مرام و فرجام آن رادمرد پرداخته‌ایم.

۱- در آداب و عادات دکتر حشمت

خوشبختانه در این‌باره، تاریخ‌نگاران اطلاعاتی دقیق و خواندنی به دست داده‌اند. شمه‌ای از این مطالب، اینگونه به خامه مرحوم میرابوالقاسمی آمده است: «گفته‌اند دکتر بسیار سحرخیز بود و همیشه صبح‌ها، به مطالعه آثار پزشکی، اجتماعی، سیاسی و تاریخی می‌پرداخت. در مجموع، به تاریخ ایران باستان و شاهنامه علاقه زیادی داشت و اشعار زیادی از حافظ و سعدی را از حفظ بود. کم حرف می‌زد و زیاد کار می‌کرد. بسیار کنجکاو بود و تا پاسخ سؤالش را نمی‌گرفت، آرام نمی‌نشست. بسیار صبور بود و با آن‌که از پرحرفی بدش می‌آمد، اما به درد دل بیمارانش گوش می‌کرد و یادداشت برمی‌داشت. به موسیقی و مطالعه زندگینامه بزرگان علاقه داشت. خوراکش متنوع نبود، اما دوست داشت مثل سایر جنبه‌های زندگی‌اش، منظم و مرتب باشد. افراد حتی اگر بی‌پول هم بودند، در مراجعه به او تردید به خود راه نمی‌دادند! از مصنوعات غیر ایرانی استفاده نمی‌کرد و وقتی جنگلی‌ها در گیلان کارگاه‌های ریسندگی به راه انداختند، تنها از پارچه‌های ایرانی استفاده می‌کرد. هم دکتر و هم میرزا می‌دانستند، سرانجام کارشان چه خواهد شد! به همین دلیل زن و فرزند نداشتند. متأسفانه درباره خصوصیات برجسته دکتر حشمت، حتی برادرهایش هم حرف نزده‌اند! در مجموع، دکتر حشمت بسیار مظلوم است. به قول مرحوم فخرائی، باز گلی به جمال زارعین لاهیجان که هر وقت محصول برنج‌شان را که از آب حشمت‌رود مشروب می‌شود، برمی‌دارند، بخشی را برای شادی روح دکتر حشمت خیرات می‌کنند!...».

۲- دکتر تسلیم نشد، دستگیر شد!

شاید مهم‌ترین پرسش در باب حیات سیاسی دکتر، این باشد که او با شجاعت و مقاومت معهودش، آیا به تسلیم تن داد یا دستگیر شد؟ میرابوالقاسمی در این فقره، نکات پی‌آمده را به تاریخ سپرده است: «کسانی درباره این شخصیت و دیگر افراد نهضت جنگل، از واژه تسلیم استفاده می‌کنند که یا در آن نهضت نقشی نداشتند و نمی‌دانستند بر سر فعالان آن نهضت چه آمد، یا از دور دستی بر آتش داشته‌اند؛ درحالی‌که افرادی چون مرحوم فخرائی یا اسماعیل جنگلی ــ که در نهضت حضور فعال داشتند ــ هیچ‌گاه از واژه تسلیم استفاده نکردند و همواره از کلمه دستگیری استفاده کردند که از نظر من صحیح‌تر است. شاید اگر خاطرات میراحمد زمانی و صادق‌خان کوچک‌پور منتشر نمی‌شدند، خود من هم همینگونه تصور می‌کردم که دکتر حشمت خسته و درمانده شد و خود را تسلیم کرد! صادق‌خان با میرزا در محاصره افتاد و در خاطراتش صراحتاً نوشت نقشه‌ای در کار بود که میرزا، دکتر حشمت و همه جنگلی‌ها محاصره شوند. در آن محاصره، ۲۰هزار قزاق جنگلی‌ها را احاطه کردند و هواپیماهای انگلیسی هم، به کمک‌شان آمدند و به‌محض اینکه آنها از جنگل بیرون آمدند، ایشان را به گلوله بستند! آنها حدوداً ۷۰مجروح داده بودند! میرزا کوچک‌خان جنگلی نمی‌خواست پیشنهاد دکتر حشمت را قبول کند اما می‌دانست ماندن جنگلی‌ها در محاصره همان و قتل عام یا دستگیری‌شان همان! بنابراین رفت و دکتر حشمت ماند، تا هم به مجروحان رسیدگی کند و هم به این امید که میرزا محمدخان تمیمی ــ که روزگاری همدرس و دوست او و همکار وثوق‌الدوله بود ــ به او کمک کند. دکتر حشمت در کنار مجروحان ماند و بعد از ۴۸ساعت که مطمئن شد میرزا از حلقه محاصره بیرون رفته و خالو قربان هم خط محاصره را شکسته، باز هم تسلیم نشد و به درمان مجروحان و پرستاری از آنها ادامه داد. او پزشک مردم‌دوستی بود و در بین افراد بانفوذ منطقه هم، دوستانی داشت. مردم رشت هم دکتر حشمت را دوست داشتند و دل‌شان می‌خواست او از این وضعیت نجات پیدا کند...».

۳- استاروسلسکی و ستاندن انتقام از دکتر، به جای میرزا!

دکتر در میان مردم رشت، محبوب بود. سال‌ها با نیکدلی و بی‌چشمداشت، کمر به خدمت‌شان بست. جای این پرسش است که رشت و بزرگان آن، چرا برای آزادی وی اقدام مؤثری صورت ندادند؟: «البته باید گفت تا حدودی این کار را کردند اما استاروسلسکی تصمیم گرفته بود که در همان روز دستگیری، دکتر حشمت را محاکمه و اعدام کند! در اسنادی که بعدها به‌دست آمد، مشخص شد او قصد داشت گیلان را از ایران جدا و به‌عنوان حکومتی مستقل، ضمیمه آذربایجان و گرجستان کند که اگر افسران ارتش تزار در جنگ با بلشویک‌ها پیروز شدند، آن حکومت را به آنان تقدیم کند! او اگر دستش می‌رسید، میرزا کوچک‌خان را هم سریع اعدام می‌کرد! استاروسلسکی معتقد بود با مرگ میرزا و دکتر حشمت، نهضت جنگل از بین می‌رود. البته او بیشتر روی میرزا متمرکز بود، ولی میرزا موقعی که به ارتفاعات تنکابن و بعد به لاهیجان رسید، دیگر دست استاروسلسکی به او نمی‌رسید و لذا بدرفتاری با دکتر حشمت را شروع و به او و همراهانش اهانت کرد. اینجا بود که دکتر حشمت متوجه شد، دیگر راه نجاتی وجود ندارد. میرزا همین که شنید دکتر حشمت و همراهانش به لاهیجان برده شده‌اند و مأموران به آنها توهین کرده‌اند، دانست که کار از دست شده و دکتر را از بین خواهند برد...».

۴- ریسمان را از جلاد گرفت و خود به گردن انداخت!

واپسین ساعات حیات دکتر حشمت را، می‌توان به سان متنی حماسی بازخواند، یا چون رزمنامه‌خوانی مادران در گوش کودکان خردسال خویش دانست. آنچه می‌خوانید، بی‌نیاز از هرگونه توضیح می‌نماید: «دکتر حشمت و همراهانش را درحالی‌که طناب‌پیچ‌شان کرده بودند، از لاهیجان با درشکه به رشت می‌بردند! بازجویی از آنها، سه دقیقه هم طول نمی‌کشد! کاملاً مشخص است حکم دکتر حشمت، از قبل صادر شده بود. در دادگاه سعی داشتند از زبان او، علیه میرزا کوچک‌خان و نهضت جنگل مطالبی را بیرون بکشند که ناکام ماندند و او دراین‌باره سخنی نگفت. تنها درخواستی که داشت، این بود که یک روحانی بیاید و برای او دعا بخواند. حکم در ساعت ۲:۳۰ بعد از ظهر صادر و در ساعت ۵بعد از ظهر، در حضور ۲هزارنفر که در میدان جمع شده بودند، اجرا شد! با اجرای حکم، صدای شیون و ناله‌زنان برخاست و قزاق‌ها با تفنگ، آنها را تهدید کردند ساکت شوند! در اسناد آمده است دکتر حشمت، با قدرت روحی بالا و دلاوری، تا لحظه آخر ذره‌ای ترس از خود نشان نداد. شرط کرده بود در صورتی حکم اعدامش را امضا خواهد کرد که در موقع اعدام دست‌هایش را نبندند! با متانت پای دار رفت و حکم اعدام را که خواندند، با آرامش شال از دوش برگرفت و آن را به جلاد داد! سپس عینکش را برداشت و روی چهارپایه ایستاد و خودش ریسمان را از جلاد گرفت و به گردن انداخت و موهای سر و صورتش را از زیر طناب رد کرد! آنگاه به جلاد گفت، چهارپایه را از زیر پایش بکشد. چهره‌اش در لحظه مرگ، موقر، متین، خونسرد و بی‌اعتنا به زندگی بود و کمترین اضطراب و تشویشی در آن دیده نمی‌شد. در لحظه آخر هم قرآن کوچکی را که در دستمالی ابریشمی پیچیده و در جیبش گذاشته بود، درآورد و به روحانی‌ای که نزد او ایستاده بود، داد و گفت که آن را به مادرش بدهد. عینک قاب طلایی خود را هم به جلاد داد و گفت: این هم مزد زحمتی که برای کشیدن طناب‌دار من می‌کشی! به این ترتیب دکتر حشمت در ۴ اردیبهشت ۱۲۹۸، همچون سروی ایستاده جهان را ترک کرد. کاس آقا حسام معروف به خیاط، از آزادیخواهان قدیمی رشت، پیکر او را تحویل گرفت و در گورستان مسجد محله چله‌خانه رشت به خاک سپرد...».

۵- بازشناسی نهضت جنگل، از کاستی تحقیقات رنج می‌برد

جمله پژوهشگران نهضت جنگل بر این باورند که هرج و مرج موجود در تفسیر ماهیت و اهداف این حرکت، از محدودیت تحقیقات عمیق در این فقره ریشه می‌گیرد. همانگونه که میرابوالقاسمی را رأی اینگونه بود: «متأسفانه پس از ۸۰و چند سال که از نهضت جنگل می‌گذرد، هنوز گروه یا افرادی به بررسی دقیق مطالب کتاب‌ها یا اسناد مربوط به این نهضت بزرگ نپرداخته و حرف‌های مربوط و نامربوط را، به شیوه‌ای علمی از هم تفکیک نکرده‌اند. واقعیت این است که عده‌ای برای دستیابی به مقاصد خود، به شکل ماهرانه‌ای تاریخ را تحریف می‌کنند؛ بنابراین تا هنوز بیشتر از این نهضت نگرفته‌ایم که تحقیق درباره آن مشکل شود و دیگر نتوانیم به افراد و اسناد معتبر دسترسی پیدا کنیم، شایسته است که در این زمینه اقدامات لازم صورت بگیرد. یکی از تحریف‌های تأسف‌برانگیز، همین شبهه‌ای است که درباره تسلیم دکتر حشمت مطرح می‌شود که همانطور که اشاره کردم، بی‌اساس است...».

■ **احسان‌الله خان دوستدار، تجسمی از پوچ‌گرایی و حرکت به سوی هیچ**

دومین چهره‌ای که به بازخوانی بخشی از کارنامه‌اش پرداخته‌ایم، احسان‌الله خان دوستدار است. او که به‌رغم نقش تعیین کننده‌اش در نهضت جنگل، کمتر مورد قضاوت مثبت قرار می‌گیرد. در این بخش از مقال، از پژوهش‌های زنده‌یاد استاد فریدون نوزاد، پژوهشگر نهضت جنگل بهره گرفته‌ایم.

۱- از کمیته مجازات تا نهضت جنگل

علاقه به رفتارهای ماجراجویانه و هرج‌ومرج طلبی، از خصالی است که تاریخ‌نگاران در باب کردار احسان‌الله خان دوستدار، پیش از پیوستن به نهضت جنگل، ثبت کرده‌اند. زنده‌یاد فریدون نوزاد در این خصوص اذعان دارد: «احسان‌الله خان دوستدار با اینکه شخصیتی منفی داشت، اما در سرنوشت نهضت جنگل نقش مؤثری ایفا کرد. عده‌ای او را اهل همدان و دیگران اهل یکی از روستاهای مازندران می‌دانند. او سواد داشت و خیلی زود به جامه افسران ایرانی درآمد. از آنجا که بسیار باهوش، بلندپرواز و خودنما بود، تلاش می‌کرد خیلی زود به خواسته‌های خود برسد. مدتی معلم سرخانه فرزندان بزرگان شهر خود و نیز یکی از بزرگان سیاهکل بود. اسناد نشان می‌دهند کلاس اول دارالفنون را ــ که حکم دانشگاه امروز را داشت ــ گذرانده بود. احسان‌الله خان در تهران، به کمیته مجازات و یکی از تروریست‌های آن به نام حسن‌خان کله‌دوست علاقه‌مند و از طریق او، عضو این کمیته می‌شود و در دو، سه ترور شرکت می‌کند. وثوق‌الدوله که سر کار می‌آید، همه اعضای کمیته مجازات را شناسایی می‌کند، عده‌ای را می‌کشد، بعضی‌ها را زندانی می‌کند یا به تبعید می‌فرستد. یکی از کسانی که معلوم نیست با چه ترفندی از چنگ حکومت می‌گریزد، احسان‌الله خان است که به مازندران می‌رود و از طریق یکی از دوستانش، یعنی محمودرضا طلوع، مدیر روزنامه طلوع در رشت، به میرزا کوچک‌خان جنگلی معرفی می‌شود. میرزا کوچک‌خان فرماندهی عده‌ای در رشت را به او می‌سپارد و وی را مسئول رشت و انزلی می‌کند. احسان‌الله خان تلاش می‌کند تا میرزا را دور بزند و خود رهبر نهضت شود. او در این مسیر، با خالو قربان هم‌پیمان می‌شود. او خیالات بلندپروازانه عجیب و غریبی دارد و به فکر تسخیر دنیاست! احسان‌الله خان، بسیار تندرو و هرج و مرج‌طلب بود...».

۲- طرد احسان‌الله خان، نهضت را دچار تفرقه می‌کرد

از پرسش‌های مطروحه در باب پدیده احسان الله‌خان در نهضت جنگل، این است که میرزا کوچک پس از آگاهی از نقش مخرب نامبرده، از چه روی به طرد او اقدام نکرد؟ پاسخ فریدون نوزاد به این پرسش را در ادامه می‌خوانید: «همانطور که عرض کردم، معرف احسان‌الله خان به میرزا کوچک‌خان، محمودرضا طلوع، مدیر روزنامه طلوع، انسان بسیار شریف و نیکوکاری بود. هنوز هم خانواده طلوع نزد گیلانی‌ها، ارج و قرب بالایی دارند. طبیعی است وقتی چنین فردی معرف انسان باشد، دیگر شک‌وشبهه‌ای باقی نمی‌ماند. از سوی دیگر، متأسفانه میرزا آدم بسیار خجولی بود! از این جهت می‌گویم متأسفانه که نمی‌توانست روی دوستانش را زمین بیندازد! موقعی هم که متوجه خیانت او شد، نتوانست به‌جای او نیروی رزمنده مناسبی را بگذارد و طرد احسان‌الله خان، نهضت را دچار تفرقه و اختلاف می‌کرد؛ به همین دلیل از گناهش گذشت و مجدداً او را پذیرفت...».

۳- کودتای سرخ و سیه روزی اهالی جنگل!

پایان کار میرزا با احسان‌الله خان، چندی پس از برپایی جمهوری در رشت فرارسید. آنگاه که عضو بلشویست نهضت، خودسرانه شهر آشوبی می‌کرد و اهالی را به ستوه می‌آورد. تاریخ علائمی آشکار از ابراز برائت میرزا از رفتار احسان‌الله را ثبت کرده است. با این همه و پس از مدت کوتاهی، رهبر نهضت این همه را تاب نیاورد و به جنگل بازگشت: «میرزا کوچک‌خان جنگلی با فرماندهان ایرانی یک سپاه ۵۰نفری که در رشت مستقر بودند، صحبت کرده و به آنها ضرب‌الاجل داده بود، که تا ۱۲شب تصمیم بگیرند که به نهضت جنگل بپیوندند، یا اسلحه‌هایشان را تحویل بدهند و خود را به تهران برسانند و معرفی کنند! احسان‌الله خان، سرخوش و چند نفر دیگر، در ساعت ۲نصف شب به سراغ میرزا می‌روند و می‌گویند که می‌خواهند به سربازخانه گیلان حمله کنند! البته به میرزا نمی‌گویند قصد کودتا دارند. میرزا می‌گوید: تا صبح صبر کنید و عده‌ای سرباز را این وقت شب اذیت نکنید، اما آنها می‌روند و به سربازخانه حمله می‌کنند! در این تقابل، عده‌ای از سربازها و عده‌ای هم از نیروهای احسان‌الله خان، کشته می‌شوند. ظاهراً افسرها قبل از ساعت ۱۲شب که ضرب‌الاجل میرزا بود، رشت را ترک کرده بودند و فقط چند درجه‌دار و سرباز مانده بودند و به این ترتیب، مقدمات کودتای سرخ تدارک دیده شد. میرزا با دیدن این وضع، نیمه‌شب به جنگل برمی‌گردد و احسان‌الله خان و نیروهایش، کنترل شهر را در دست می‌گیرند. البته بلافاصله حزب کمونیست ایران، در کابینه احسان‌الله خان شرکت می‌کند و در ظرف چند ماهی که به حکومت سرخ معروف شد، بلایی سر مردم گیلان می‌آورند که در تاریخ سابقه نداشت! روس‌ها می‌خواستند یک نوار ساحلی، از مازندران تا اردبیل را به کشور خود ضمیمه کنند و به همین منظور هم، احسان‌الله خان را با قشون و اسلحه تجهیز کردند. آنها حزب کمونیست گیلان را هم تحریک و عده زیادی را که ظاهراً ایرانی بودند، وارد منطقه کردند و فجایع زیادی را به بار آوردند. احسان‌الله خان در تمام این فجایع، گوش به فرمان بلشویک‌ها و در رأس امور بود. روس‌ها در واقع منویات خود را به‌وسیله احسان‌الله خان اجرا می‌کردند...».

۴- نیهیلیسم، بلشویسم و مرگ!

فرجام احسان‌الله خان پس از خدمات فراوان به بلشویسم، چیزی جز اعدام نبود! و گویی این قاعده‌ای همیشگی است که نفوذیان و خائنان در غایت کردار خویش، نه تنها قدر نمی‌بینند و اجر نمی‌گیرند که به بدترین شکل طرد و حتی نابود می‌شوند! استاد نوزاد در باب فرجام احسان‌الله، خاطرنشان کرده است: «با اینکه احسان‌الله خان از نظر تحصیلی در حد متوسط و خالو قربان کم‌سواد بود و با هم تناسب نداشتند، ولی من اختلاف بین آنها را نمی‌پذیرم. علتش هم این است که وقتی رضاخان به آنها پیشنهاد تسلیم داد، هر دو قبول کردند! رضاخان می‌خواست به احسان‌الله خان درجه بالای نظامی بدهد که او قبول نکرد و گفت می‌خواهد به روسیه برود! رضاخان به خالو قربان درجه سرهنگی داد که به او وفا نکرد و مدتی بعد کشته شد. در حکومت‌های بلشویکی، همه انسان‌ها فدای آرمان‌های مسلکی می‌شوند. احسان‌الله خان هم آدم آرامی نبود و بلشویک‌ها از او حرکاتی را دیدند که با مسلک‌شان جور درنمی‌آمد. در دوره استالین هم که کشتن سران اولیه انقلاب، رسم رایجی بود؛ به همین دلیل هم روزگار به او وفا نکرد. او ابتدا نهیلیسیت بود. وقتی هم که مسلک بلشویسم نشر پیدا کرد، بلشویک شد. او اساساً عاشق کشت‌وکشتار و ترور بود، به همین دلیل هم به کمیته مجازات و بعدها به بلشویک‌ها پیوست و تا آخر عمر هم، همینگونه بود. به همین دلیل هم، نمی‌شد به او اعتماد کرد...».

> **دکتر حشمت طالقانی با متانت پای دار رفت. حکم اعدامش را که خواندند، شال از دوش برداشت و آن را به جلاد داد! سپس روی چهارپایه ایستاد و خودش ریسمان را از جلاد گرفت و به گردن انداخت و موهای سر و صورتش را از زیر طناب رد کرد! آنگاه به جلاد گفت، چهارپایه را از زیر پایش بکشد! چهره‌اش در لحظه مرگ، موقر، متین، خونسرد و بی‌اعتنا به زندگی بود و کمترین اضطراب و تشویشی در آن دیده نمی‌شد**

احسان‌الله خان دوستدار (ردیف بالا، نفر وسط) در میان همراهان گیلانی و روسی در رشت

> **فرجام احسان‌الله خان دوستدار پس از خدمات فراوان به بلشویسم، چیزی جز اعدام نبود! و گویی این قاعده‌ای همیشگی است که نفوذیان و خائنان در غایت کردار خویش، نه تنها قدر نمی‌بینند و اجر نمی‌گیرند که به بدترین شکل طرد و حتی نابود می‌شوند! در دوره استالین نیز گذشته از آن‌که عمر حامیان اولیه انقلاب روسیه رو به پایان بود، اساساً نمی‌شد به کسی که عاشق کشتار و ترور بود، اعتماد کرد و او را آزاد گذاشت**